



پیغام عشق

قسمت پانصد و چهل و نهم





خلاصه شرح غزل ۳۳۶ دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۳ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

بده یک جام، ای پیرِ خرابات

مگو فردا، که فی التَّأخِرِ آفات

*پیرِ خرابات: راهنمای مسیر معنوی

*فی التَّأخِرِ آفات: در تأخیر زیان‌هاست [مَثَل]

ای پیرِ خرابات، ای خدایی که در درونم هستی و من با فضاگشایی در اطراف اتفاقات به تو وصل شده و با تو یکی می‌شوم؛ من فضا را می‌گشایم یک جام پُر از شراب از این فضای یکتایی به من بده. من این کار را به آینده، به فردا نمی‌اندازم؛ چراکه در تأخیر انداختن این پدیده بیداری از خواب ذهن و زنده شدن به خدا زیان‌ها است. به عبارت دیگر ما این لحظه نمی‌توانیم از مقصود اصلی آمدن به این جهان، زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند غافل شویم، من ذهنی را ادامه داده و به امید روزی که در آینده به حضور برسیم دچار من‌ذهنی معنوی شده و همچنان درد ایجاد کنیم. زنده شدن به خدا فقط در این لحظه با فضاگشایی در اطراف اتفاقات، عدم کردن مرکز، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، درد هشیاران و صفر کردن من‌ذهنی صورت می‌گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

به جای باده دَرده خونِ فرعون

که آمد موسیِ جانم به میقات

*میقات: دیدار



خداوندا، در این لحظه به جای شراب خون من ذهنی‌ام را بده که بنوشم یعنی زمان روانشناختی، گذشته و آینده، فکر بعد از فکر را از من بگیر تا من ذهنی‌ام صفر شده و در این لحظه ابدی جاودانه شوم؛ چراکه موسی جانم، هشیاری‌ام آمده روی ذاتش قائم شود و خداوند را ملاقات کند. به عبارت دیگر من از جنس تو هستم؛ بنابراین مقاومت و قضاوت‌م را صفر کرده، دیگر به زمان نمی‌روم و از همانیدگی‌ها زندگی نمی‌خواهم و آگاهم که زندگی فقط و فقط در این لحظه است.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

شرابِ ما ز خونِ خصم باشد

که شیران را ز صیادِ یست لذات

شراب ما از خون من ذهنی‌ست؛ چراکه شیران از صید کردن لذت می‌برند، درست مانند انسان‌های فضاگشا که با تمرکز روی خود و فضاگشایی تبدیل به شیر می‌شوند و با حضور ناظر من ذهنی‌شان را شناسایی کرده و همانیدگی‌های‌شان را می‌درند و زندگی به تله افتاده را یکی‌یکی شکار کرده و آزاد می‌شوند و از این کار لذت می‌برند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

چه پرخونست پوز و پنجه‌ی شیر

ز خون ما گرفتست این علامات

پوز و پنجه شیر زندگی، جنس مشترک ما با خدا که در اثر فضاگشایی آشکار می‌شود چه قدر به خون من ذهنی آغشته شده‌است، یعنی ما هر لحظه با حضور ناظر خون من ذهنی را گرفته و به زندگی تبدیل می‌کنیم؛ ما باورهای همانیده خود را شناسایی کرده، تقلید و گرفتن حس امنیت از جمع را رها می‌کنیم، از گذشته و آینده خارج شده، در این لحظه ابدی مستقر می‌شویم و بدین ترتیب زندگی‌مان در این لحظه فراوان تر می‌شود. این علامات، آغشته شدن پوزه شیر زندگی به خون یعنی زنده شدن به خدا از گرفتن خون مای ذهنی و من ذهنی‌مان حاصل می‌شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

نگیرم گور و نی هم خونِ انگور

که من از نفی مستم، نی ز اثبات

*اثبات: صَحْو، به زندگی زنده شدن

من به گور، نماد هر شکاری که انسان از این جهان می‌گیرد و می‌خورد و به خون انگور، شرابی که از این جهان می‌گیرد و مست می‌شود مثل تأیید و توجه احتیاجی ندارم؛ برای این که من فقط می‌توانم من ذهنی‌ام را با فضاگشایی شناسایی کرده، آن را نفی نمایم و عملاً اقرار کنم که من من ذهنی نیستم و مست فضای گشوده‌شده شوم و آن را مهم بدانم اما من نمی‌توانم با ذهن خدا را اثبات کرده و بگویم چه قدر به خدا زنده‌ام؛ چون اثبات خدا یعنی به اصل خود تبدیل شدن. اگر ما با فضاگشایی و حضور ناظر از من ذهنی جدا شویم، تبدیل به من اصلی شده و روی پای زندگی بایستیم، این اثبات است و ذهن نمی‌تواند آن را بشناسد و پیشرفت معنوی را اندازه بگیرد بلکه تنها می‌تواند انعکاس مرکز عدم را به صورت روابط خوب، آرامش، شادی بی‌سبب و رفاه مادی و ... ببیند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

چو بازم، گردِ صیدِ زنده گِردم

نگردم همچو زاغانِ گردِ اموات

وقتی فضا را در اطراف اتفاقات می‌گشایم مرکز عدم شده، از جنس زندگی می‌شوم. در این حالت مانند باز، پرنده شکاری هستیم و دنبال صید زندگی می‌گردم، می‌خواهم هر لحظه زنده‌تر شده، فضای درونم گشوده‌تر شود و نمی‌خواهم مانند زاغان، من‌های ذهنی در ذهن، در زمان روان‌شناختی بوده و دنبال شکار مردگی، شکار همانیدگی‌ها باشم، حول محور آن‌ها بگردم و فکر و عمل کنم.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

بیا ای زاغ و بازی شو به همت

مُصَفًّا شو ز زاغی پیشِ مصفات

*همت: خواستِ خداوند که از فضای گشوده شده‌ی درون انسان می‌آید و با تلاشِ انسان محقق می‌شود.

*مُصَفًّا: پاک و صاف

*مصافات: پالونه، آنچه با آن چیزی را بیالایند و صاف کنند. منظور استاد معنوی است.

ای هشیاری که در من ذهنی مانند زاغ هستی، بیا از من ذهنی بودن دست بردار و با فضاگشایی به خواست زندگی در درونت توجه کن و با همت و تلاش و کار روی خود باز شو تا مرکزت عدم شود و از زاغی من ذهنی و همانیدگی‌ها و دردهایش پیش انسان‌های زنده شده به خدا مثل مولانا پاک و خالص شو؛ چراکه آن‌ها می‌توانند به‌عنوان پیر زندگی در تو نفوذ کرده و زندگی را در تو به ارتعاش درآورند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

بیفشان وصف‌های باز را هم

مُجَرَّدتر شو اندر خویش چون ذات

*مُجَرَّد: یگانه، عاری از همانیدگی

ای انسان، وقتی با فضاگشایی‌های پی‌درپی باز شدی و از زاغی من ذهنی رهیدی همچنان به کار روی خود ادامه بده و به توصیف مراحل باز بودن و تبدیل شدن هشیاری نپرداز؛ بلکه همچنان فضا را بگشا و مجردتر و یگانه‌تر شو تا به ذات خودت زنده شده و بیشتر به خداوند تبدیل شوی و هیچ وصفِ ذهنی در تو نماند.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

نه خاکست این زمین، طشتیست پر خون

ز خونِ عاشقان و زخمِ شَهَمات

*شَهَمات: باخت در بازی شطرنج، همانیدگی‌ها را به زندگی باختن.

این زمین ذهن فقط خاک همانیدگی نیست، بلکه از خون عاشقان و زخم‌های شاه زندگی طشت پر از درد و خون است؛ چراکه ما با من ذهنی به هر چیزی که دست می‌زنیم خراب شده و تبدیل به درد می‌شود و خداوند ما را مات می‌کند تا از خواب ذهن بیدار شده و فضا را بگشاییم و به بی‌نهایت و ابدیت او زنده شویم. اگر ما همانیدگی را نگه داریم مرکز ما مورد اصابت ضربات زندگی قرار خواهد گرفت و هرچه را که با آن همانیده‌ایم به خطر خواهد افتاد، آن را از دست داده و داغ آن به دل ما خواهد ماند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

خروسا چند گویی صبح آمد؟

نماید صبح را خود نورِ مشکات

ای خروس من ذهنی، چقدر با ذهنت می‌گویی: صبح آمد، صبح آمد، من به خدا زنده شده و آفتاب زندگی در من طلوع کرده‌است. خاموش باش، اگر خورشید تو در درونت طلوع کند، نور خورشید، صبح حضورت را اعلام خواهد کرد؛ بنابراین لزومی ندارد با ذهن ادعا کنی که صبح تو فرا رسیده‌است.

با تشکر:

بهار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۳ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱

عشق، از اول چرا خونی بود؟

تا گریزد آنکه بیرونی بود

چرا عشق یعنی وحدت مجدد انسان با خداوند، از همان آغاز ظهور خود خون ریز است؟ به عبارتی، چرا برای انسان‌ها، کنار گذاشتن پندار کمال، اقرار به داشتن من‌ذهنی ناقص و شناسایی و انداختن همانیدگی‌های مرکز درد هشیارانه به همراه دارد؟ برای این که بیگانگان و نامحرمان عشق، یعنی کسانی که من‌ذهنی دارند و از جنس چیزهای بیرونی هستند، می‌ترسند و نمی‌خواهند مسئولیت قبول کرده، روی خود کار کنند و به هشیاری حضور تبدیل شوند، دست از این بازی ذهنی بردارند و فرار کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲

سر بَر این چار مرغِ زنده را

سَرمدی کُن خلقِ ناپاینده را

*سَرمد: جاودانه

سَر این چهار مرغ که در ذهن زنده‌اند را بَر، یعنی این چهار خاصیت: حرص، شهوت جنسی، جاه‌طلبی و آرزومندی مادی را در خودت بشناس و بکش. این خلقی که در اثر همانش با چیزهای ناپایدار و گذرای جهان خود نیز ناپایدار شدند را جاودانه کن. [اگر ما خاصیت‌های من‌ذهنی را شناسایی کرده، ضعیف کنیم و آن‌ها را بیندازیم جاودانه می‌شویم.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۰

«... خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ ...»



« ... گفت: چهار پرنده برگیر ... »

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳

بَطّ و طاوسست و زاغست و خروس

این مثال چار خُلق اندر نُفوس

این چهار مرغ عبارتند از: مرغابی، طاووس، زاغ و خروس. هریک از این‌ها مظهر یکی از صفاتِ نفسانیِ من‌ذهنی انسان‌ها است که زندگی خود را در این چهار جنبه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. [جنبه زاغیت انسان خطرناک‌تر از جنبه‌های دیگر است، چراکه زاغیت به معنی ایجاد زمان روانشناختی است، انسان امید دارد که با زمان‌ریسی و رفتن به آینده با وجود من‌ذهنی با خدا یکی شود؛ بنابراین من‌ذهنی را حفظ کرده، فکر می‌کند رستگار می‌شود، درحالی‌که با من‌ذهنی هیچ‌وقت نمی‌تواند به خدا زنده شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۴

بَطّ، حرصست و خروس آن شهوتست

جاه، چون طاوس و زاغ اُمنیت‌ست

*اُمنیت: آرزو

مرغابی نماد حرص، خروس نماد شهوت جنسی، طاووس نماد علاقه‌مندی برای نشان دادن و به‌رخ کشیدن خود و گرفتن تأیید و توجه و زاغ، نماد آرزومندی مادی و نیاز روانشناختی به آینده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۵

مُنیتش آنکه بود امیدساز

طامعِ تَأبید یا عمرِ دراز



*مَنِيَّةٌ: آرزو، خواسته

*طامع: طمع کننده، آزمند

*تَأْبِيد: جاوید کردن، جاودانه ساختن

آرزو و خواسته زاغ، انسان من ذهنی، این است که امیدساز بوده و برای به زندگی رسیدن به آینده می‌رود و تولید زمان می‌کند، می‌خواهد درحالی که وجودش را حفظ می‌کند و خطرناک‌تر می‌شود در آینده به یک وضعیت ذهنی برسد و آن را زنده شدن به خدا به حساب آورد؛ درحالی که مرکزش از چیزهای آفل و گذار تشکیل شده و دائماً تغییر می‌کند، به ابدیت، جاودانگی و عمر دراز طمع دارد و می‌خواهد تا جایی که می‌تواند در امید به دست آوردن همانیدگی‌ها در ذهن جاودانه باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۵

این سخن را نیست پایان و فراغ

ای خلیلِ حق چرا کُشتی تو زاغ؟

این سخنان اسرارآمیز و حکمت‌آموز پایان و نهایی ندارد. ای خلیلِ خدا، ای انسانی که از جنسِ خدا و دوستِ او هستی، چرا زاغ را کُشتی؟ [مولانا می‌خواهد، توضیح بدهد که چرا زاغ را که نماد آرزو، خواسته و نیاز روانشناختی به آینده بوده و ما با آن همانیده هستیم را باید کُشت.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۶

بهر فرمان، حکمتِ فرمان چه بود؟

اندکی ز اسرارِ آن باید نمود



ابراهیم خلیل جواب داد: به خاطر این که خداوند به من فرمان داده است تا این چهار مرغ را بکشم. یعنی هشیاری به تله افتاده در دام آن چهار جنبه من ذهنی را با شناسایی و از کار انداختن، آزاد کنم. باز سؤال کننده می پرسد: راز و حکمت فرمان خدا چه بود؟ لازم است مقداری از آن را توضیح بدهی تا همگان از آن استفاده کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

کاغ کاغ و نعره‌ی زاغ سیاه

دایماً باشد به دنیا عمر خواه

* کاغ کاغ: بانگ کلاغ، قارقار

* عمر خواه: عمر خواهند

قارقار زاغ سیاه یعنی من ذهنی که دائماً حرف می زند، خودش را اظهار کرده و زمان روانشناختی ایجاد می کند، برای این است که همیشه در دنیای ذهن عمری دراز و طولانی می خواهد؛ چراکه فکر می کند در زمان آینده با به دست آوردن همانیدگی‌ها به زندگی می رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

همچو ابلیس از خدای پاک فرد

تا قیامت عمر تن درخواست کرد

* فرد: یگانه، بی همتا، بی نظیر

زاغ، من ذهنی، مانند ابلیس، نیروی هم هویت شدگی‌های جهان، از خداوند پاک یکتا تا روز قیامت مهلت خواست و به جای این که با فضاگشایی بگوید من را به خودت زنده کن، با فضابندی برای خود عمر درازی را درخواست کرد.



[قیامت ما در این جهان، متلاشی شدن من ذهنی است و تا زمانی که من ذهنی متلاشی نشود ما همچنان زیر نفوذ شیطان هستیم؛ چراکه ما در من ذهنی با شیطان یکی هستیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۹

گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا

کاشکی گفتی که: تَبْنَا رَبَّنَا

* تَبْنَا: توبه کردیم

ابلیس گفت مرا تا روز قیامت مهلت ده، ای کاش به جای این درخواست می گفت: خداوندا، توبه کردیم و اشتباه خود را فهمیدیم و در برابر هر چیزی که تو بگویی تسلیم هستیم؛ به عبارتی ما باید به خداوند بگوییم که ما فهمیده ایم دیدن از طریق همانندگی ها فایده ندارد، پس توبه کرده با شناسایی و انداختن همانندگی ها به سوی تو باز می گردیم.

قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۷۹

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ.»

«گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده اند

در دو صورت خویش را بنموده اند

مولانا می گوید: نفس، من ذهنی و شیطان هر دو در اصل، از یک جنس بوده اند ولی به دو صورت، یکی در انسان و یکی هم در شیطان بزرگ، خودشان را نشان داده اند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهرِ حکمت هاش دو صورت شدند

مانند فرشته، عقل و حضورِ انسان که با عقلِ خداوند که تمام کائنات را اداره می‌کند، دراصل یک جوهر و یکی بوده‌اند
اما به علت ضرورتِ حکمتِ خداوند به دو صورت جلوه کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵

دشمنی داری چنین در سرِّ خویش

مانعِ عقل‌ست و، خصمِ جان و کیش

ای انسان، تو دشمنی با چنین اوصاف در درونِ خود داری که همان من‌ذهنی توست و از جنس شیطان است و مانعِ دسترسی تو به عقلِ کل بوده و دشمنِ جانِ جسمانی، جانِ زندگی، دین و ایمان و همه چیز تو است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

عمرِ بی توبه، همه جان‌کندن است

مرگِ حاضر، غایب از حق بودن است

عمر بدون توبه، بدون بازگشت از من‌ذهنی و زمان مجازی گذشته و آینده به فضای گشوده‌شده، به خداوند و دیدن از طریق اجسام و همانیدگی‌ها، سراسر عذاب و جان‌کندن است. مرگِ حاضر یعنی مردن در قبرِ ذهن و پریدن از فکر همانیده‌ای به فکر دیگر و دیدن از طریق من‌ذهنی معادل با غایب و دور بودن از خداوند است.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۱

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود

بی خدا آب حیات آتش بود

زندگی کردن و مُردن به منِ ذهنی وقتی مطلوب و دل‌نشین می‌شود که هر لحظه مرکز انسان عدم شده، با خدا یکی شود. بدون خدا، با مقاومت، فضا‌بندی، با نگه‌داشتن منِ ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها، وقتی هیچ شرابی از طرف خداوند به ما نمی‌رسد، آب حیات هم تبدیل به آتش درد می‌شود؛ به عبارتی وقتی مرکز ما پُر از همانیدگی است آن آب حیاتی که منِ ذهنی‌مان از این جهان می‌گیرد مثل آتش ما را می‌سوزاند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۲

آن هم از تأثیر لعنت بود کو

در چنان حضرت همی شد عمر جو

هر کس که منِ ذهنی داشته باشد و از طریق همانیدگی ببیند و در اطراف اتفاق این لحظه تسلیم نشود و فضاگشایی نکند، مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرد و این هم از تأثیر آن لعنت است که در بارگاه خداوند به جای این که به او زنده شود عمر طولانی منِ ذهنی‌اش را طلب می‌کند. مدام می‌خواهد چیزها را به خودش اضافه کند تا عمر منِ ذهنی‌اش زیاد شود. همان‌طور که شیطان در پیشگاه خداوند به جای این که تسلیم شود از خداوند عمر طولانی خواست.

[لعنت ما در منِ ذهنی این است که ما هشیاری و خردِ خداوند را با فضاگشایی نمی‌گیریم و حس امنیت، شادی و عشقِ خداوند به فکر و عمل ما نمی‌ریزد؛ بنابراین موفق نخواهیم شد.]

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»



«بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا، آن پروردگار جهانیان است.»

[یعنی همه کارهای من برای خداوند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظَن افزونی ست و، کُلی کاستن

از خداوند غیر از خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها و زنده شدن به او یعنی چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهّم به دست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما در واقع از دست دادن، سوزاندن، خالی و صفر کردن زندگی و ایجاد درد بیشتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۴

خاصه عمری غرق در بیگانگی

در حضور شیر، روبه‌شانگی

*روبه‌شانگی: حيله و تزوير

به خصوص عمری را طلب کند که سراسر در بیگانگی از خود اصلی و خداوند سپری شود؛ چراکه ما از جنس خدا هستیم، اما از جنس یک مفهوم ذهنی شده‌ایم و با آن عینک به خود و خدا نگاه می‌کنیم. و در حضور شیر یعنی خدا ریا، نفاق، حقه‌بازی و حيله‌گری می‌کنیم یعنی درحالی که اسیر همانیدگی‌ها و دردهای من ذهنی هستیم و به دنبال یک خدای ذهنی می‌گردیم، ولی ادعا می‌کنیم که در مرکزمان هیچ همانیدگی و دردی نداریم و از جنس خدا هستیم!



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۵

عمر بیشم ده که تا پس تر روم

مهلم افزون کن که تا کمتر شوم

*مهلت: مهلت دادن، درنگ و آهستگی

انسان به خدا می‌گوید: خدایا به من عمر بیشتری بده تا با زیاد کردن همانیدگی‌هایم از درگاه تو دورتر شوم، کم‌تر پیشرفت کنم و عقب‌تر بروم، مهلت بیشتری به من بده تا پست‌تر شده، بیشتر در ذهن بمانم و من‌ذهنی‌ام را بزرگ‌تر کنم و بنابراین کمتر به تو زنده شوم؛ به عبارتی هرچه قدر نسبت به من‌ذهنی و همانیدگی‌ها بزرگ‌تر می‌شویم وجود اصلی و خدائیت در ما کوچک‌تر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۶

تا که لعنت را نشانه او بود

بد کسی باشد که لعنت جو بود

هرکسی که مرکزش از جنس جسم، من‌ذهنی و همانیدگی‌ها باشد، مانند ابلیس هدف تیر لعنت ریب‌المنون خداوند قرار می‌گیرد و کسی که لعنت‌جو باشد، آدم بدی است، چون تسلیم نمی‌شود و با همانیدگی روی خدا را می‌پوشاند؛ بنابراین گرچه با ذهنش دعاهای خوبی می‌کند اما دعاهایش بی‌اثر و تبدیل به نفرین می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۷

عمر خوش، در قرب، جان پروردن است

عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است

*قرب: نزدیک شدن، نزدیکی



*سرگین: فضله‌ی چارپایان

عمرِ خوش، مطلوب و دل‌نشین عمری است که درحالی‌که با خدا یکی هستیم جانِ خود را در جوار رحمت الهی پرورش دهیم یعنی فضا را باز کنیم و با عدم کردن مرکز با خداوند یکی شویم و اجازه دهیم چهاربُعد ما در فضای یکتایی پرورش پیدا کند و از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تبدیل شده و در اختیار خداوند قرار بگیریم؛ درحالی‌که زندگانی زاغ، عمرِ انسان من‌ذهنی، در خوردن کثافت یعنی دردهای من‌ذهنی مثل تأیید و توجه مردم، نگرانی، حس تنهایی، واکنش نشادن دادن و ... خلاصه می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۸

عمرِ بیشمِ ده که تا گه می‌خورم

دایم اینم ده که بس بدگوهرم

زاغ یعنی من‌ذهنی می‌گوید: پروردگارا به من بیشتر عمر بده تا نجاست، درد و غصه بیشتری بخورم، در جهان درد بیشتری ایجاد کرده، حسادت کنم، نگران شوم و بیشتر بترسم. همواره در هر لحظه به من نجاست بده که من در من‌ذهنی فطرت و سرشتی بد دارم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۹

گر نه گه خوارست آن گنده دهان

گویدی کز خویِ زاغم وارهان

*وارهان: آزاد کن



اگر آن گندیده دهان، انسان من‌ذهنی، کثافت‌خوار یعنی علاقه‌مند به ایجاد و تجربه درد نبود درخواستش را عوض می‌کرد و به‌جای عمرِ دراز در من‌ذهنی می‌گفت: خداوندا، مرا از صفاتِ پست و حقیرم و از خوی زاغی و خواستن همانیدگی‌ها نجات بده.

با تشکر:

سمیه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com